

برسد به دست مسؤول حراست

نویسنده: احمدرضا مرادی- کشاورزی ۸۶

دانشگاه ما مشکلاتی دارد. برخی از آنها ناشی از عملکرد مسؤولان دانشگاه است. و برخی دیگر ناشی از کم کاری تشکلهای ما، و دسته‌ای هم ناشی از طرز فکر خود ما دانشجویان. تصمیم گرفته بودیم، که با تشخیص این مسائل، آن دسته از مشکلات را که به مسؤولان مرتبط می شود را با آنها در میان بیاوریم و خواستار برطرف کردن آنها شویم. مشکلاتی از قبیل مسائل فرهنگی، فضای بسته و امنیتی دانشگاه، مسائل صنفی، کارهای عمرانی غیر ضروری و ...

از همین رو در ابتدای ترم جاری، در نامه‌ای مکتوب و چند دیدار حضوری با برخی مسؤولان، این مشکلات را مطرح کردیم و خواستار حل آنها شدیم. اما چندان توجهی به انتقادات ما نشد. به همین دلیل در مقاله‌ای مفصل با نام «**ریاست دانشگاه! شما متهمید**» تفصیل این انتقادات را بیان کردیم و خواستار پاسخ‌گویی مسؤولان در محل آمفی تئاتر دانشگاه شدیم. اما با تمامی این تلاش‌ها، نه تنها توجه جدی به انتقادات و درخواست‌های مشروع ما نشد، بلکه در هفته‌های گذشته، شاهد یکی دیگر از مصداق امنیتی کردن بی‌جای فضای دانشگاه از سوی حراست بودیم. برخورد با مدیر مسؤول نشریه- برادر بزرگ- آن هم به بهانه چاپ مطلب زیر در شماره قبل بوده: «**بعد از چاپ شماره قبل، باز هم با دکتر همدانی گلشن مذاکره کردیم و از ایشان پرسیدیم که چه پاسخی به دعوت ما میدهند. اما ایشان فرمودند که شما هر کاری دلتان میخواهد، بروید و انجام بدهید!** ما البته کار به حکم دل را خلاف مروت می‌دانیم. چون حرف دل غالباً ندای منجر اماره است. ما

تصمیم داریم که مطابق با عقل و شرع و قانون عمل کنیم. تصمیم گرفتیم که یک ماه به مسؤولان دانشگاه فرصت بدهیم. اگر در آمفی تئاتر تشریف آورند که الحمدا... وگرنه ممکن است که شاهد تجمع اعتراضی جلوی دانشگاه ریاضی باشیم!» مشروح قضایا به این شکل بوده که فردای چاپ نشریه، از انتظامات دانشگاه برای احضار بزرگ به حراست کمک گرفته می شود.

در ادامه نیز مسؤول حراست- مهندس قناعتی- خود شخصاً در مسجد و با لحن تشریفه و ارباب مآبانه با بزرگ، او را برای پاره‌ای توضیحات، به حراست احضار می‌کند.

در حالی که طبق آیین نامه نشریات دانشجویی، مسؤولیت برخورد با مدیرمسؤول نشریات، تنها به عهده کمیته نظارت بر نشریات است.

به همین خاطر و چون احتمال می‌دادیم که این احضار در رابطه با مطالب نشریه باشد، به مهندس قناعتی گفتیم که مسائل مربوط به نشریه را باید از طریق کمیته نظارت بر نشریات پیگیری کنند. اما ایشان گفتند که موضوع حرف‌شان در مورد نشریه نیست و بحث دیگری دارند.

تصمیم گرفتیم که مدیر مسؤول نشریه آقای بزرگ به همراه دو تن از اعضای هیأت تحریریه، جهت گفت و گو با مهندس قناعتی، به دفتر ایشان بروند.

اما با کمال تأسف شنیدیم، در دفتر حراست، برخوردی دور از ادب و اخلاق حرفه‌ای با اعضای نشریه صورت می‌گیرد. به عنوان مثال مهندس قناعتی به یکی از اعضای نشریه که خنده بر لب داشته، می‌گوید «**چرا نیست بازه؟**».

در ادامه مهندس قناعتی گوشی موبایل بزرگ را می‌گیرد و دو عضو دیگر نشریه را هم از دفتر حراست بیرون می‌کند و حتی می‌گوید که حق ندارید که در محوطه طبقه دوم ساختمان مرکزی- محل استقرار دفتر حراست- هم باشید. بعد از این برخورد تأسف‌برانگیز، مهندس قناعتی، بزرگ را به داخل دفتر اصلی حراست هدایت کرده و شروع به استیضاح او می‌کند.

عمده سخن ایشان هم پیرامون موضوع تجمع احتمالی در مقابل دانشکده ریاضی که در نشریه سخن از آن به میان آمده بود. در حالی که مهندس قناعتی قبلاً اذعان کرده‌بود موضوع بحثش ربطی به نشریه ندارد.

در مقابل نیز آقای بزرگ پاسخ می‌دهد که مسائل مربوط به نشریه را باید از طریق کمیته نظارت بر نشریات پیگیری کرد و من وظیفه پاسخ‌گویی به سوالات شما در مورد نشریه را ندارم. مهندس قناعتی می‌گوید چرا شما گفته‌اید که می‌خواهید تجمع کنید و شما از کجا مجوز گرفته‌اید که چنین قصدی دارید؟! اما پاسخ‌های بزرگ مبنی بر اینکه ما تجمع را به صورت قطعی مطرح نکرده‌ایم و تنها از امکان آن بحث کرده‌ایم، چندان مفید واقع نمی‌شود.

در نهایت آقای قناعتی، بر تکمیل برگه اظهارات و پاسخ‌گویی برادر بزرگ به این دو سؤال اصرار می‌ورزد:

«**۱- تو چه کاره هستی که برای دانشگاه End**

Line [خط پایان!] تعیین می‌کنی؟

۲- آیا از تبعات برگزاری تجمع اطلاع داری؟!

که البته با تمام اصرارهای مهندس قناعتی و بعد از حدود یک ساعت بحث و توضیحات شفاهی بزرگ، وی از حق قانونی خود استفاده کرده و از پاسخ‌گویی مکتوب امتناع می‌کند. فردای این قضایا، مهندس قناعتی را در مسجد دیدیم و مراتب اعتراض جدی‌مان به حرکت دیروز ایشان در احضار مدیر مسؤول نشریه و رفتار ایشان را اعلام کردیم. اما آقای قناعتی این طور استدلال می‌کرد که: «**ما دلسوز بزرگ هستیم و می‌خواهیم با خانواده‌اش تماس بگیریم و موضوع را با والدین او مطرح کنیم!**»

به ایشان گفتیم که این کار شما درست نیست و شما در حاشیه‌ای نیستید که بخواهید فعالیت‌های دانشجویی افراد را با درگیر کردن خانواده‌هایشان و سوء استفاده از مناسبات عاطفی میان افراد و خانواده‌هایشان محدود کنید. اما ظاهراً ایشان بدون توجه به هشدارهای ما، راه خود را ادامه دادند تا جایی که هفته گذشته پدر آقای بزرگ در محل دفتر حراست دانشگاه حاضر شده و مهندس قناعتی دوباره با بزرگ تماس می‌گیرد و خواستار حضورش در دفتر حراست می‌شود. البته توجه داریم که هیچ پدری وسط هفته و بی‌خود و بی‌جهت، کار و زندگی‌اش را رها نمی‌کند و از شهر میبید به دانشگاه فرزندش که کیلومترها آن طرف‌تر است، نمی‌رود. مگر اینکه کسی از دانشگاه اخبار نگران‌کننده‌ای به او داده باشد و او هم قبل از اینکه با فرزند خود تماسی بگیرد، مستقیماً به دفتر مسؤول دلسوز حراست دانشگاه، برود.

با توجه به اتفاقات پیش آمده، ما چند سؤال جدی و اساسی از مسؤول بسیار بسیار دلسوز حراست دانشگاه، آقای مهندس قناعتی داریم، و خواهان پاسخ‌گویی دلسوزانه ایشان به سوالات خودمان هستیم. البته امیدواریم که خدای ناکرده و تنها از سر دلسوزی ما را هم به دفتر حراست احضار نکنند و یا باز هم بخاطر دلسوزی با بابای ما تماس نگیرند. خصوصاً که در گذشته نه چندان دور هم شاهد این رویه در دانشگاه بوده‌ایم که برخی مسؤولان دانشگاه، ساعت دوازده شب با والدین دانشجویان تماس گرفته و به آنها اعلام می‌کردند که فرزند شما در فلان تجمع و تحصن دانشجویی شرکت دارد و یک شوک جدی به خانواده افراد وارد می‌کردند تا به این طریق مانع اعتراضات دانشجویی شوند.

سؤال اول، آقای مهندس قناعتی! مسؤول حراست دانشگاه، با توجه به این که تا لحظه نگارش این متن، هیچ شکایتی از نشریه «**مبشر صبح**»، از سوی اشخاص حقیقی و یا حقوقی اعلام وصول نشده، شما در دانشگاه چه کاره هستید که به خود اجازه می‌دهید که آیین‌نامه‌های دانشگاه را نادیده بگیرید و به جای همه نهادهای نظارتی و اجرایی دانشگاه، اعم از کمیته نظارت بر نشریات و کمیته انضباطی و سایر نهادهای، یک تنه خود را همه کاره دانشگاه تلقی کنید و به صورت غیرقانونی فعالان دانشجویی را به حراست احضار کنید؟! و فرمایید که اصلاً با بودن شما دیگر چه نیازی به کمیته نظارت بر نشریات که معاونت فرهنگی و مدیریت امور فرهنگی فوق برنامه و نماینده نهاد رهبری در آن عضویت دارند، باقی می‌ماند؟! خصوصاً که مطابق سایر آیین‌نامه‌های دانشگاه، اداره حراست و نه هیچ نهاد دیگری، در بدو امر و قبل از اخراج نشریه هیچ حقی مبنی بر برخورد اجرایی با افراد و یا خطاهای احتمالی را ندارند و حراست تنها می‌تواند به مسؤولان زیربط نسبت به امکان وقوع تخلف، گزارش و یا پس از اعلام نظر نهادهای نظارتی دانشگاه مبنی بر وقوع تخلف، تنها در محدوده اجرا و نه صورت حکم، در مسائل دخالت کند و خود حق مواجهه و برخورد با دانشجوی را ندارد.

سؤال دوم، ظاهراً بهانه شما در انجام این اقدام- احضار مدیر مسؤول نشریه- استناد به اساسنامه حراست است. بر طبق این اساسنامه، شما موظف به پیش‌بینی و پیشگیری تحرکات غیرقانونی در محیط تحت پوشش [دانشگاه] هستید. ما توجه به این که در نشریه گفته شده بود که منظور از اقدامات «**مطابق با عقل و شرع و قانون**» بوده و نه کاری غیرقانونی انجام شده و نه اصلاً قرار بود که انجام شود، شما چه حقی داشتید که مدیر مسؤول نشریه را احضار کنید؟! نکتہ شما قدرت تشخیص کار قانونی را از اقدامات غیرقانونی ندارید؟!

سؤال سوم، آقای قناعتی همان طور که می‌دانید برگزاری تجمع به خودی خود، نه تنها امری خلاف قانون نبوده و نیست، بلکه یکی از حقوق تشکلهای دانشجویی است. و شما مطابق اساسنامه حراست موظف به حمایت از گروه‌های دانشجویی در امر برگزاری فعالیت‌های قانونی هستید. با توجه به این وظیفه قانونی خود، به ما توضیح بدهید که آیا شما مخالف تجمع قانونی در دانشگاه هستید و اگر هستید چگونه این مخالفت خود را توجیه می‌کنید؟!

و اگر تجمع در دانشگاه- حتی از نوع قانونی‌اش- را برای

دانشگاه مضر می‌دانید، بهتر نیست که اصلاً فرم درخواست مجوزهای هیأت نظارت بر تشکلهای را اصلاح کرده و قسمت تجمعات و راهپیمایی‌های دانشجویی را حذف کرده تا خیال شما راحت شود؟!

با نکتہ تجمع و راهپیمایی‌ها تنها در مواقعی مانند روز سیزده آبان خوب است و جایی که پای نقد مسؤولان به وسط می‌آید، دیگر تجمع و راهپیمایی را باید از مدار سخن حذف کرد؟! **سؤال چهارم،** آقای قناعتی! چنان که می‌دانید فضای دانشگاه ما به شدت غیر سیاسی است و رهبر انقلاب آن قدر مسأله غیر سیاسی شدن دانشگاه و دانشجویان را خطرناک می‌دانند که دست‌هایی را که در جهت غیر سیاسی کردن فضای دانشگاه تلاش کرده و می‌کنند را لعنت کرده‌اند. علی‌رغم این که ظاهراً شما برای حفظ امنیت دانشگاه خیلی نگرانید، ما تا کنون ندیده‌ایم که حضرت‌عالی چندان نسبت به غیر سیاسی بودن فضای کنونی دانشگاه نگران باشید.

آقای قناعتی! اگر شما به فضای غیر سیاسی در دانشگاه راضی هستید، چرا به جای آن که بقیه ما که در تلاش برای احیای فضای سیاسی دانشگاه هستیم را بگیرید، نمی‌روید در مقابل بیت رهبر معظم انقلاب اعتراض کنید تا رهبر انقلاب از اصرار خود بر لزوم سیاسی بودن فضای دانشگاه دست بردارند؟! **آقای مهندس قناعتی!** ظاهراً شما از آوردن جمله‌ای در میان صدها جمله یک برگ نشریه نگران شده‌اید و احساس کردید که امنیت دانشگاه در خطر است.

اما این اتفاق سوالات زیادی در ذهن ما ایجاد کرده است. پس با لحن صریح، آن سوالات را از شما می‌پرسیم: **آقای قناعتی!** آیا شما در حوادث و وقایع چند ماه قبل از انتخابات ۸۸ و التهابات ناشی از حواشی پیرامون تشکلات انجمن و لوف مجوز فعالیت‌های آن تشکلات، که هر روز یک تجمع در مقابل ساختمان مرکزی بدینال داشت و زنگ خطر اقدامات جدی تری را گوشزد می‌کرد، احساس نگرانی نکردید؟! **آقای قناعتی!** چطور یک نهاد امنیتی که وظیفه پیشگیری از فعالیت‌های غیرقانونی را دارد، نتوانسته بود رفت و آمدهایی را که در این بین انجام می‌شد و حوادث ناشی از آن را پیش‌بینی کند؟!

آقای قناعتی! آیا در ششماه سیاه دانشگاه، وقتی جریان آشوب‌گر برای اغتشاش و تخریب اموال عمومی دانشگاه، شروع به حرکت می‌کرد، شما احساس نگرانی نکردید؟! همه می‌دانیم که در آن شب، اغتشاش از حدود ساعت یازده و شب به دنبال تمام شدن سخنان آقای احمدی‌نژاد از سالن تلويزيون خوابگاه دو و با شکستن چند عدد شیشه دستر و پرتاب چند پیکخال در محوطه خوابگاه دو شروع شد. جریان آشوب‌گر با طی کردن یک مسیر طولانی از خوابگاه دو به سمت خوابگاه خواهران حرکت کرد و در ادامه و پس از تخریب سلف مرکزی به حرکت به سمت کوی استادی و از آن جا به سمت خوابگاه الغدير و پس از آنجا، به سمت آمفی تئاتر رفته و بعد از آتش زدن شمشیر تازی، به سمت ساختمان مرکزی و سپس به سمت تالارها و به مجتمع کلاس‌ها و از آنجا به سمت کتابخانه و در نهایت به سمت مسجد حرکت کرد.

آقای قناعتی! در تمام طول این مدت، که چیزی حدود یک ساعت و نیم طول کشید، آیا هیچ خبری از جنابهای بود؟ و آیا شما از قبل نسبت به وقوع این مسائل، هوشیاری و اقدامات پیشگیرانه به خرج داده بودید؟!

با تازه به همراه دکتر قربانی ریاست سابق دانشگاه، تشریف برده‌بودید در جلسه تا ببینید که چه باید کرد؟! **آقای قناعتی!** مطابق اساسنامه حراست، یکی از وظایف شما، تلاش برای محافظت از اموال عمومی دانشگاه است و در این رابطه شما موظف به پیشگیری از آسیب به اموال عمومی دانشگاه بوده‌اید. با این وصف اگر شما برای محافظت از اموال دانشگاه پیشگیری و اقدامات لازم را کرده بودید، چگونه آن خسارت‌ها که برخی مبلغ آن را تا چند میلیارد عنوان می‌کردند، به دانشگاه و املاک بیت‌المال که در حکم اموال امام زمان (عج) می‌باشد، وارد آمد؟!

چنان که بعدها و در جریان اعترافات عاملین فتنه که از سیمای جمهوری اسلامی هم پخش شد، یکی از کارگزاران سفارت انگلیس خیبت، در اعترافاتش اظهار کرد در اغتشاشات دانشگاه صنعتی اصفهان دخالت داشته‌اند.

آقای قناعتی! با توجه به این که سفارت خانه قطعاً رابطینی در دانشگاه داشته، آیا شما احساس نگرانی نکردید که باید این رابطین شناسایی و نسبت به معرفی آنها به مراجع قانونی اقدام نمود؟!

و نیز بعد از وقوع این حوادث، شنیده شد که اغتشاش‌گران، از چند روز قبل از تخریب دانشگاه، محتویات لازم جهت آتش زدن از جمله بنزین و کوکتل مولتوف را در صندوق عقب یک اتوموبیل و از درب ورودی اصلی، وارد دانشگاه کرده بودند.

آقای قناعتی! آیا آن وقت هم شما احساس نگرانی نکردید؟!

یا وقتی که شنیده شد که عوامل اصلی اغتشاش از بیرون وارد دانشگاه شده‌اند و در حالی که این عده اصلاً دانشجوی نبوده‌اند، آیا باز هم در این مورد شما احساس نگرانی نکردید؟! **آقای قناعتی!** آیا شما در تمامی این موارد، احساس نگرانی و اقدام پیشگیرانه کردید و یا تنها هنگامی که موضوع نقد مسؤولان وسط می‌آید، نگرانی‌تان نسبت به امنیت دانشگاه گل می‌کند و می‌خواهید از یک ماه قبل جلوی ناامنی‌ها را بگیرید؟! چطور می‌شود که همین که عده‌ای به دنبال اصلاح عملکرد مسؤولان دانشگاه و تحقق فرمایشات رهبری هستند، در پی پیشگیری برآمده‌اید و نگران شده‌اید؟!

آقای مهندس قناعتی! با توجه به عملکرد شما در زمان فتنه، که باید از آن به عنوان یک نقطه شکست در پیشگیری از تخلفات و اقدامات غیرقانونی یاد کرد، آیا بهتر نبود که بعد از حوادث فتنه از سمت خود استفا می‌کردید و عرصه را به کسی که می‌دادید که بتواند لاقال از آمفی تاتر ما محافظت کند؟! چطور می‌شود که فقط وقتی فرزندان منوی امام روح .ا. با توجه به فرمایش رهبر انقلاب مبنی بر اینکه «**اگر فضای آزاداندیشی به وجود آمده بود، مسائل فتنه رخ نمی‌داد**»، به دنبال ایجاد یک جریان پویای سیاسی در دانشگاه هستند تا با ایجاد فضای گفت و گو و آزاداندیشی حقیقی و نه فرمایشی و صرفاً به عنوان سوپاپ اطمینان، مانع از وقوع بحران‌هایی همچون فتنه شوند، این گونه مورد اتهام قرار می‌گیرند و آقایان احساس نگرانی می‌کنند؟!

آقای قناعتی! از آن جا که رهبر انقلاب همه مسؤولان را به پاسخگویی دعوت کردند، و ما نیز دکتر همدانی گلشن را به این کار ترغیب و تشویق کردیم، پیشنهاد می‌کنیم که حضرت‌عالی هم پاسخ به سوالات فوق را در آمفی تاتر و در همان جلسه‌ای که دکتر همدانی گلشن برای پاسخگویی حاضر می‌شوند، بیان فرمایند. خصوصاً که شما همواره بر تبیین از رهبری و فرامین ایشان تأکید داشته‌اید.

در پایان لازم می‌دانیم که چند نکته را نیز با ریاست محترم دانشگاه، دکتر همدانی گلشن، در میان بگذاریم: **آقای دکتر همدانی گلشن!** ما شما را فردی دلسوز و استادی عالی‌قدر می‌دانیم و احترام به شخصیت شما را بر خود فرض. اما این مانع از آن نخواهد بود که از تکلیف شرعی و قانونی خود مبنی بر امر به معروف و نهی از منکر مسؤولان و نیز لزوم پاسخگویی شما، صرفنظر کنیم. قریب یک سال است که انتقادات خود را در فضای خصوصی و نیمه علنی با شما در میان گذاشته‌ایم و خواهان اصلاح روش شما شده‌ایم.

حقیقت امر آن است که ما به این نتیجه رسیده‌ایم که روش و نگاه حاکم بر مدیریت شما، تعارض جدی با نظرات رهبر انقلاب و دانشگاه مطلوب انقلاب اسلامی دارد.

حال ممکن است که اعتقاد ما درست و یا غلط باشد. آقای همدانی گلشن! آیا بهتر نبود به جای بیان این مطلب که «**بروید و هر کاری که دل‌تان می‌خواهد بکنید**»، تشریف می‌آوردید و در یک فضای معقول و به دور از سوء تفاهم، از خود دفاع می‌کردید و پاسخ انتقادات ما را به شکل مستدل بیان می‌کردید و اگر در احیاناً در مواردی هم خطایی در نگاه شما وجود داشته، آن را صادقانه می‌پذیرفتید؟! **آقای همدانی گلشن!** شما داعیه دار پیروی از رهبر آزادامی هستید که آن جا که مصلحت نظام است، از بیان خطاهایش حیا نمی‌کند، آیا بهتر نیست که شما نیز با تأسی به همان رهبر فرزانه و در جهت مصالح دانشگاه، به خطاهای احتمالی خود اعتراف کنید؟!

باور کنید که حضور ریاست دانشگاه در آمفی تاتر موجب شکستن حرمت و جایگاه رییس دانشگاه نخواهد شد. چرا که رییس دانشگاه، خدتمگزار دانشگاهیان است و دانشگاهیان هم، دانشگاهی که تواضع و خضوع ریاست را ببینند، آنها هم جانب انصاف را کنار نخواهند نهاد و حرمت خادمان خود را نگه خواهند داشت.

آقای همدانی گلشن! آیا بهتر نیست، فضای آزاداندیشی را بسط دهیم و با باز کردن بند از پای افراد و برداشتن دوربینها در تالار و تسهیل در اعطای مجوزها، دانشگاه را از این رخوت کنونی درآوریم؟!

آقای همدانی گلشن! آیا بهتر نیست که با افرادی که معتقدند برای حفظ امنیت دانشگاه باید از هر روشی ولو نامشروع استفاده کرد و زمینه ایجاد ترس و رعب و امنیتی شدن فضای دانشگاه را ایجاد می‌کنند، و به اسم حفظ امنیت دانشگاه، خود فضای دانشگاه را ملتهب می‌کنند، برخوردی جدی کنید؟! **آقای همدانی گلشن!** ما برای اثبات حسن نیت خود به شما و نیز اثبات واهی بودن ادعاهای کسانی که قصد ما را به هم ریختن نظم دانشگاه می‌دانند، از حق قانونی خود مبنی بر برگزاری تجمع در صورت عدم پاسخگویی شما، چشم‌پوشی می‌کنیم. متقابلاً هم پاسخگویی علنی شما به افکار عمومی دانشگاه، را نشانه خوبی برای آغاز تغییر در مدیریت دانشگاه می‌دانیم.

امید است که خدایوند همه ما را از اهل تقوا و انصاف قرار دهد.

پوچی چرا؟! اضطراب به چه دلیل؟!

گاهی انسان در «**خود**» احساس پوچی و اضطراب می‌کند. در چنین حالی اگر انسان علت آن را بداند می‌تواند آن را رفع کند و گرنه برای فرار از آن خود را سرگرم و مشغول چیزهای دیگری ساخته، از سرایی به سرایی و از دردی به دردی دیگر پناه می‌برد و از درد درونی و درمان صحیح آن غافل می‌شود، و مشکل همان‌طور باقی می‌ماند. به همین دلیل، برای درمان صحیح باید بداییم ریشه پوچی‌ها و اضطراب‌ها چیست.

این یک قاعده است که هرگاه انسان به «**خود**»ش رجوع کند، اگر احساس کند زندگی و کارهایش پیچوده و بی‌فایده است، دچار پوچی می‌شود؛ و همین که این احساس به او دست دهد، اضطرابی نیز در او به‌وجود می‌آید که باعث تشویش و سرگردانی و «**چه کنم؟ چه کنم؟**» او می‌شود، هر وقت اضطرابی را در «**خود**» حس می‌کند اگر خط آن را بگیرد و ادامه دهد، به پوچی یا ضرر می‌رسد. اگر عمیقاً ارزیابی کنیم؛ ریشه احساس پوچی‌برمی‌گردد به این‌که انسان فکر کند خودش برای رسیدن به مقصد و هدفش کافی است و لذا با تکیه بر خود و نظر استقلالی به «**خود**»، می‌خواهد امورات خود را ادامه دهد.

خداوند می‌فرماید: **﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾**.

ای مردم شما تاناً فقیرید و هیچ چیزی از خود ندارید و تنها خدا غنی و ستوده است.

پس اگر انسان به «**خود**»ش نظر کند می‌بیند از «**خود**» هیچ چیز ندارد، حال اگر در همین‌هیچ‌بودن خود متوقف شود به پوچی می‌رسد، و پوچی هم در نهایت موجب اضطراب است، اما اگر در عین توجه به‌هیچ‌بودن خود، به حق نظر کند و از پرتو نور او بهره بگیرد، می‌یابد همه چیز از خدای «**غنی حمید**» است و می‌تواند به نور غنی حمید متصل شود و در نتیجه به غنا و کمال برسد؛ یعنی به آرامش و اعتماد دست یابد و از پوچی و اضطراب رهایی یابد.

تنها خدا غنی و پایدار است و غیر خدا پوچ و نابودشدنی و رفتنی است. پس دل بستن به غیر خدا یعنی دل بستن به پوچی‌ها. به عنوان مثال: اگر کسی به ساختمان – که رفتنی است- دل ببندد به پوچی دل بسته‌است، اما اگر برای ایجاد بستر بهتری جهت بندی خدا، ساختمان بخواهد، دیگر به پوچی دل نبسته‌است، یا اگر کسی به حافظه‌اش دل ببندد- چون حافظه با دوران پیری از بین می‌رود- در واقع به پوچی دل بسته‌است، و نتیجه‌ی آن اضطراب خواهد شد. دل بستن به مدرک، قدرت، ثروت و امثال این‌ها نهایتاً موجب پوچی و اضطراب است. «**مدرک**» با فراموش کردن آموخته‌ها، توان واقعی‌اش را از دست می‌دهد. «**قدرت**» پس از مدتی کم می‌شود، «**ثروت**» بعد از مدتی تمام می‌گردد، یا ما عمرمان تمام می‌شود و دیگری از آن بهره نمی‌بریم؛ هر کدام از این‌ها اضطراب‌آور و اذیت‌کننده است و انسان را از آرامش دور می‌کند.

اگر انسان به هر چیز – غیر از خدا- نظر کند و دل خود را از آن بدهد، ناخودآگاه در ضمیرش یک نوع دل‌بستن به پوچی‌ها صورت گرفته‌است،هر چند ممکن است در ظاهر اصلاً متوجه نباشد. ممکن است کسی به فرزندش دل ببندد و بگوید: «هائاه‌الله فرزندم جوان است واماندنی». در حقیقت بیان می‌کند که ناخودآگاه، اضطراب رفتن او را دارد. اگر به کسی خبر دهند که در کنکور قبول شده‌است اول خوشحال می‌شود ولی در عین خوشحالی یک نوع غصه هم در دل آن حال خوش دارد. زیرا می‌داند آن خوشحالی نمی‌ماند و با دل به چیز دیگری وصل شود. چون صرف قبول شدن در کنکور هدف انسان نیست، از رفتن به دانشگاه خوشحال است اما در عین حال، اضطراب گذراندن ترم اول و دوم و.. را دارد. باز با گذراندن ترم اول، یک خوشحالی دارد و یک اضطراب، خوشحالی از این‌که ترم اول را با موفقیت گذراند، اضطراب از این‌که ترم بعد را چگونه بگذراند، و ... وقتی فارغ‌التحصیل شود باز دلش شور و اضطراب دارد؛ رفتن به سربازی، پیدا کردن کار، فکر خانه و همسر و ماشین... و خلاصه اسیرشدن در میان معمای بزرگ‌تر؟! البته منظور این نیست که این کارها با است، بلکه منظور این است که هرگونه گرایش به «**غیر خدا**» اضطراب‌آور است، باید به این نکتهٔ مهم رسید که در دل هر چیز غیر خدایی یک اضطراب هست، اصلاً جنس دنیا این است ـ تازه بعد از تمام‌کردن تحصیلات و رسیدن به همسر و خانه مثل پدرش می‌شود! یعنی همچنان اضطراب دارد؛ شوهردادن دخترها، زن‌دادن پسرها و کامل‌کردن خانه و ... بعد پیر می‌شود، و باز هم اضطراب هست آن‌هم به نحوی شدیدتر، زیرا شدیداً احساس پوچی می‌کند. زبان حال پیر مردها و پیر زن‌هایی که از طریق دل‌بستن به غیر خدا به زندگی و کار پرداخته‌اند این است: **«ای دنیا! اف بر تو!»** این بدان معنی است که آن‌ها به آنچه می‌خواسته‌اند نرسیده‌اند. یعنی زندگی‌شان پوچ شده. پس دل بستن به غیر خدا، مساوی با دل‌بستن به پوچی‌ها و روبه‌روشدن با انواع اضطراب‌ها است. چنانچه عنایت فرمایید در منطق قرآن کافر کسی است که به

غیر خدا دل می‌بندد! پس می‌توان نتیجه گرفت که دل‌بستن به پوچی‌ها در واقع یک نوع کافرشدن است. و اگر کفر، زندگی کسی را بگیرد عملاً او را به غیر خدا دل بسته کرده است، و غیر خدا نماندنی است- تازه اگر به‌دست بیاید- دنیا چنان است که اگر کسی نداشته باشد، آن را می‌خواهد و اگر داشته باشد، بیشترش را طلب می‌کند. به بیان دیگر اندازه فانی ندارد که تمام شود. به قول معروف: دنیا مانند دُم ماهی در آب است، هر چند هم شخصی سعی کند که دُم ماهی را در آب بگیرد نمی‌تواند، اگر هم بالاخره با تلاش زیاد آن را گرفت، بلافاصله با تکانی که ماهی به خود می‌دهد، از دست او در می‌رود! غیر خدا هم دست نیافتنی است چون اصلاً وجود بالذات و استقلالی ندارد، اگر هم کسی به آن دست یافت، دو حالت دارد: یا برایش نمی‌ماند، یا اگر ماند فکر می‌کند آن مقدار که دارد برای او کم است. کسی که به پوچی‌ها دل ببندد حتماً مأیوس می‌شود. چون یأس موقعی برای انسان پیش می‌آید که یا کاری کرده و فایده‌ای از آن نبرد، یا می‌خواهد کاری بکند منتهی از نتیجه‌گرفتن آن مطمئن نباشد. کل دنیا از آن جهت که دیاست یک نحوه پوچی به همراه دارد، چون ماندنی نیست. پس کسی که مقصدش دنیا – یعنی غیر خدا- شود حتماً مأیوس می‌شود. حال نتیجه‌ی یأس چیست؟ هر روز، به کاری، و هر دم، به دری است! چون مأیوس است و می‌خواهد از یأس بیرون آید، همین‌طور می‌دود، درست مثل کسی که تشنه است و در وسط بیابان قرار گرفته‌است، به دنبال آب به این طرف و آن طرف می‌دود. لحظه‌ای قرار ندارد، اما به آن نمی‌رسد. نه می‌تواند ندود، نه مطمئن است آنجا که می‌دود آب هست، در یک حالت تردید به‌سر می‌برد. گفت:

دور می‌بینی سراب و می‌دوی عاشق آن بینش خود می‌شوی به خیالات خود زندگی می‌کند و وقتی خواست با آن‌ها ارتباط واقعی پیدا کند می‌بیند هیچ چیز نبود. گوید او چندان که افزودن می‌دوی او مراد دل جداتر می‌شوی آنچه تو گنجش توهم کرده‌ای از توهم گنج را کم کرده‌ای به خیالات خود زندگی می‌کند و وقتی خواست با جدیت با آنها ارتباط برقرار کند می‌بیند هیچ چیز نبود. یا شخصی که با جدیت و تلاش فراوان تمام فکر خود را متمرکز می‌کند تا مدرک دانشگاهی درجه بالایی کسب کند، اما در یک بازخوانی مجدد، درمی‌یابد به آنچه خواست، نرسیده‌است. حالا یک باغ می‌خرد تا روزهای تعطیل، برای تفریح به آنجا برود. در واقع او با آن مدرک درجهٔ بالا نتوانسته‌است یأس «خود» را برطرف کند و به آرامش برسد. وقتی هم که باغ را خرید مدتی با آن خوش است اما دوباره می‌بیند که نارام است. باغ را می‌فروشد و به یکی از شهرهای توریستی مهم دنیا می‌رود، جایی که بتواند خوش بگذراند، و باز خود را با یأس و پوچی روبه‌رو می‌بیند. علت این‌که او هر لحظه به کاری است و هر لحظه یک تصمیمی می‌گیرد، به خاطر این است که می‌خواهد از راهی غیر از راه حقیقی، از یأس خود فرار کند. آنچه را دارد کافی نمی‌داند و با آن آرام نیست و قرار و اعتمادی در «خود»ش حس نمی‌کند و آنچه را هم که ندارد، نمی‌داند که چیست، فکر می‌کند پول و مقام ندارد و لذا با دل‌بستن به امثال پول و مقام می‌خواهد آرامش مورد نیاز روحش را تأمین کند ولی چیزی نمی‌گذرد که می‌بیند روز از نو، روزی از نو، باز همان یأس و همان احساس پوچی. همه این نمونه‌ها به ما می‌گوید دل بستن به غیر خدا برابر است با مأیوس‌شدن.

قرآن می‌فرماید: **«... إِنَّهُ لَا يَأْتِيَنَّ مِنْ زَوْجِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ»** جز کافران هیچ کس از مدد خدا مأیوس نمی‌شود. کافر به پوچی‌ها دل بسته‌است و دل‌بستن به پوچی‌ها همان دل‌بستن به غیر خدا و مأیوس‌شدن از لطف و مدد پروردگار است، از غیر خدا هم که کاری بر نمی‌آید. به همین دلیل کافر به پوچی و اضطراب دچار می‌شود. هرکس، غیر خدا را دارد در واقع چیزی ندارد چون دل با آن چیزها قانع نمی‌شود. و چون آن چیزها برایش ماندنی نیست احساس پوچی می‌کند. ناگفته نماند که اگر انسان به خدا وصل شود همه‌چیز عکس می‌گردد؛ کسی که خدا را می‌خواهد خانه هم می‌سازد اما برای این‌که در آن عبادت کند، در این حال، خانه او را به پوچی می‌کشاند و از آن مهم‌تر حوادث زمانه او را به دنبال خود نمی‌برد و تحت تأثیر حادثه‌سازان، زندگی خود را به‌دست آن‌ها نمی‌دهد، بلکه به پیروی از انبیاء الهی، عالم را تحت تأثیر خود خدا قرار می‌دهد و به عبارت دیگر در مسیری وارد می‌شود که تاریخ‌ساز خواهد بود و نه فروافتادن در زباله‌دان تاریخ.

اکثر جوانانی که به غیر خدا دل می‌بندند دچار یأس می‌شوند. علت این یأس به «خود» آنها برمی‌گردد، اگر به دکتر! دل بسته بود و به دست نیاورد زندگیش را پوچ می‌پندارد. در حالی که اگر به این نوع چیزها دل نمی‌بست، دیگر هم برایش فرقی نداشت که به آن‌ها برسد یا نرسد و اگر هم به آن‌ها نمی‌رسید دچار پوچی و یأس نمی‌شد.

منبع: آشتی با خدا از طریق آشتی با خود راستین، استاد اصغر طاهراده
http://almizan.labolmizan.ir

امروزه در زبان رایج سیاست، ملل جهان را به دو دسته تقسیم می‌کنند: **توسعه یافته** و **توسعه نیافته**. به‌راستی این توسعه چیست که می‌تواند معیار تقسیم‌بندی قرار بگیرد؟ علت طرح این سؤال چیست؟ انسان موجودی ارمان‌طلب و مطلق‌گراست و همواره زندگی خود را به‌گونه‌ای تنظیم می‌کند که به آرمان‌های مشخصی ختم شود. ارزش‌گذاری انسان بر روی پدیده‌های اطراف خویش نیز از همین بیشش کلی و آرمان‌های زایدیه از آن نتیجه می‌شود. چرا ملل جهان را به مسلمان و غیر مسلمان یا مستقل و غیر مستقل، استعمارزده و استعمارگر، آزاد و غیر آزاد و ... تقسیم می‌کنیم؟ چرا ملل جهان را به توسعه یافته و توسعه نیافته تقسیم می‌کنند؟ آن آرمان اعتقادی که در پشت این تقسیم‌بندی نهفته است چیست؟ و چرا میارهای دیگری برای تقسیم‌بندی انتخاب نکرده‌اند؟ این تقسیم‌بندی نشان می‌دهد که در فرا راه اندیشه و خواسته‌های انسان امروز، آرمان «**توسعه‌یافتگی**» قرار گرفته که به مثابه سرزمین افسانه‌ای و پر جاذبه‌ای، انسان‌ها را به جانب خویش می‌کشد و معیار این توسعه یافتگی **درآمد سرانه** و **مصرف** است.

با معیار توسعه، انسان‌ها دو دسته بیشتر نیستند: **فقیر** و **ثروتمند**؛ و میزان فقر و غنا نیز «**مصرف**» است. البته فقر در اسلام مذموم است و مسلماً جامعه‌ی آرمانی مسلمانان، جامعه‌ی فقری نیست. اما این نه بدان معناست که ما ضرورتاً ناچار باشیم آرمان توسعه‌یافتگی را بپذیریم، چرا که با پذیرفتن این آرمان، جست و جوی ثروت و تکاثر برای ما اصالت خواهد یافت و ابعاد روحانی و معنوی وجود آدمی تحت‌الشماع این آرمان، به فساد و تباهی خواهد گرایید. مصرف یکی از ارکان نظام اقتصادی غرب است، چرا که اصولاً تولید بیشتر هنگامی ضرورت پیدا می‌کند که مصرف بیشتر در جامعه موجود باشد و مصرف بیشتر نیز، مستقیماً بر تبلیغات مبتنی است.

نیازهای حقیقی بشر محدود است و وقتی از حد طبیعی گذشت، دیگر در وجود او میل و گرایش برای مصرف باقی نمی‌ماند. بنابراین، تنها راه‌هایی که برای تشویق و ترغیب جامعه به مصرف بیشتر باقی می‌ماند، این است که از یک‌سو کالاهای مصرفی جلا و تزیین و تنوع بیشتری پیدا کنند و از سوی دیگر با ایجاد گرایش‌هایی انحرافی مثل مدرگرایی و تجددطلبی و ... در او تقاضای بیشتری برای مصرف ایجاد کنیم.

البته راه سومی نیز وجود دارد: توسعه بازار و جست و جوی بازارهای جدید؛ یعنی همان انگیزه‌ای که به استعمار نو منتهی شده است. اگر تمدن یونان – که تمدن فعلی غرب بسط و گسترش آن است – با آرمان مدینه‌ی فاضله‌ی افلاطون آغاز می‌شود، برای ما شیعیان معنای مدینه‌ی فاضله با حکومت جهانی عدل حضرت مهدی(عجل ـ تعالی فرجه الشریف) انطباق دارد و این آرمان با مدینه‌ی فاضله‌ی افلاطونی زمین تا آسمان متفاوت است. در او توپیی[آرمان‌شهر] افلاطونی، غایت، حاکمیت انسان بر کروی زمین است، حال آنکه حکومت جهانی عدل برای مسلمانان، آرمانی است که در حاکمیت احکام خدا بر اجتماع بشر معنا پیدا می‌کند.

همین دو آرمان تاریخی است که یکی به تمدن غرب و سیمهره‌ی شیطانی آن در جهت تمتع هر چه بیشتر از نعمات و لذایذ دنیایی می‌انجامد و دیگری به انقلاب اسلامی ایران و برپایی حکومت جهانی اسلام.

همان‌گونه که فرد بشر، بدون اسوه و آرمان دچار گم‌گشتگی و سرگردانی می‌شود، جامعه و تاریخ نیز بدون آرمان غایی و مدینه‌ی فاضله نمی‌تواند حیات خویش را استمرار بخشد.

از زمان تألیف مدینه‌ی فاضله‌ی افلاطون قرن‌ها می‌گذرد و در طول این قرن‌ها، و مخصوصاً در قرون اخیر، اوتوپیاهای دیگری نیز توسط نویسندگان و فلاسفه‌ی غربی تصویر شده‌اما همه‌ی آنها مبتنی بر مدینه‌ی آرمانی افلاطون است.

همه‌ی این اوتوپیاها بلا استثنا در جست و جوی لامکان و لازمانی هستند که در آنجا خدا وجود ندارد، مرگی اتفاق نمی‌افتد، و انسان می‌تواند جاودانه بدون اینکه از مرگ و معاد و آخرت ترس داشته

پایان نامه

بسم رب الحسین

اول، میان‌ترجا یکی دو هفته‌ای است که شروع شده. ولی این دلیل نمی‌شود که ما کار و فعالیت دانشجویی را رها کنیم. و مگر کسی در ایام امتحانات نماز خواندن را ترک می‌کند؟! و مگر سیاست ما عین دیانت ما نیست؟! پس نه ما غدیری برای تعطیلی نشریه داریم و نه شما غدیری برای نتخواندن نشریه!

دوم، ترکش‌های مقاله «**دختران و دوراهی خانه و دانشگاه**» هنوز دارد و ما می‌رسد. در آخرین مورد یکی از خواهران نقدی بر این مقاله داشتند و برای ما ارسال کردند. می‌خواستیم که این نقد و پاسخ آقای دهقانی را در این شماره کار کنیم، که خودتان دارید می‌بینید طبق معمول باز هم جا نیست.

انشاء. ماند برای شماره بعد.

سوم، در شماره قبل، بخش‌هایی از کتاب رزق استاد طاهرزاده را کار کردیم و قول دادیم که کتاب را با تلخیص مناسب توزیع کنیم. اما شرمندۀ شدیم و کتاب سر فرصت آماده نشد.

تقسیم با کدام معیار؟!

باشد، به کامجویی و تمتع بپردازد. این آرمان واحد در قرن‌های مختلف صورت‌های مختلفی یافته و ایده‌ال توسعه‌یافتگی آخرین صورتی است که به خود گرفته‌است. خوب! حالا هنگام تکفیر این حقیر فرا رسیده‌است. به پرسش صدر بحث بازگردیم:

چرا در زبان رایج سیاست، جهان را به ملل توسعه یافته و توسعه نیافته تقسیم می‌کنند؟ مگر توسعه‌یافتگی می‌تواند میزان و معیاری باشد که جوامع بشری را نسبت بدان معنا کنیم؟

جامعه‌ی توسعه یافته – به معنای غربی آن – چطور جامعه‌ای است؟

اجمالاً می‌توان گفت جامعه‌ی توسعه یافته جامعه‌ای است که در آن همه چیز حول محور مادی و تمتع هر چه بیشتر از لذایذی که در کره‌ی زمین موجود است، معنا شده.

و البته برای اینکه در این چمنزار بزرگ همه بتوانند به راحتی بچرخند یک قانون عمومی و دموکراتیک لازم است تا انسان‌ها را در عین برخورداری از حداکثر آزادی(ولنگاری) از تجاوز به حقوق یکدیگر باز دارد.

این توسعه که نتیجه‌ی حاکمیت سرمایه یا سرمایه‌داری و اصالت بخشیدن به اقتصاد نسبت به سایر وجوه حیات بشری است محصول مادی‌گرایی و تبیین مادی جهان و طبیعت است. آیا هیچ یک از این آقایی که مدّادی توسعه‌ی اقتصادی در جهان امروز هستند حتی برای یک بار از خود پرسیده‌اند: برای اینکه جامعه‌ای در کمال سلامت روحی و آسایش معنوی به سر برد آیا باید قاعده و ضابطه‌ی مشخصی را در مصرف و تمتع از لذایذ در پیش بگیرد یا نه؟

– آیا انسان باید الگوی مصرف خویش را با توجه به نیازهای حقیقی خویش انتخاب کند؟ یا خیر، باید به حرص و از و ولع خود برای تمتع هر چه بیشتر میدان رشد بدهد؟

– آیا روح دارای اصالت است یا جسم؟ – آیا توسعه باید به نیازهای روحی انسان پاسخ بدهد؟ یا نه، فقط باید احتیاجات جسمی او را – آن هم بر اساس نیازهای کاذب – برآورده سازد؟

– آیا هدف توسعه این است که جامعه‌ی انسانی را به تعادل همزمان روحی و سلامت جسمی برساند؟ یا نه، فقط باید زمینه‌ی رشد مادی را برای او فراهم کند؟ توسعه‌ی اقتصادی، آرمان پر جاذبه‌ی عصری است که بشر، خدا را فراموش کرده و از جاودانگی روح خویش غفلت کرده است.

در تقسیم‌بندی ملل جهان به توسعه یافته و توسعه نیافته معیار و میزان چیست؟ توسعه‌ی اقتصادی.

به اعتقاد حقیر آن بیشش خاصی که جهان را با ماده معنا می‌کند می‌تواند بعد اقتصادی حیات بشر را مبنای شناخت و تعریف او قرار دهد.

در نظام اعتقادی ما آن توسعه‌ای معتبر است که بر تعالی روحی بشر تکیه دارد و تعالی روحی بشر نیز به پرهیز از قرون‌طلبی و تکاثر، و منع اسراف و تبذیر، و پیروی از یک الگوی متعادل مصرف منتهی می‌شود، نه به رشد اقتصادی محض.

بنابراین، ما ابتداًنأ جهان را به توسعه یافته و توسعه نیافته تقسیم نمی‌کنیم و این مبنا را هم برای تقسیم‌بندی قبول نداریم. اما اگر سؤال را بدین ترتیب طرح کنیم که «آیا نمی‌توان راهی برای توسعه‌ی اقتصادی پیدا کرد که مخالفتی با اسلام نداشته باشد؟»

جواب این است که چرا، می‌توان. اما آیا طرح این سؤال موکول بدان نیست که ما نخست ضرورت توسعه‌ی اقتصادی را اثبات کرده باشیم؟!]

منبع: توسعه و مبانی تمدن غرب، شهید مرتضی اوینی، صص ۱۳ الی ۲۱، همراه با تلخیص

ان شاء.. این هفته قضایش را به جا آوریم و کتاب «**جایگاه رزق انسان در نظام هستی**» و نیز کتاب «**آشتی با خدا در دریچه آشتی با خود راستین**» را در دوشنبه ظهر در مسجد دانشگاه توزیع خواهیم کرد. دوستانی هم که موفق نمی‌شوند در مسجد کتاب را تهیه کنند، جای ما را که بلدند، جاده ایریمش، بازارچه جدید، غرفه کتاب‌فروشی.

چهارم، مقاله «**ISI و توهم توسعه یافتگی**» که یادتان هست. همان که ترم قبل چاپش کردیم‌ودیم. یکی از مسؤولان اخیراً ادعا کرده بود که این مقاله توهین به اساتید بوده است. همه می‌دانیم که بیشتر گزاشی است برای ترفیع درجه. و گرنه موضوعی را که بتوان به تولید صنعتی و تولید ثروت مبدل کرد، را که مقاله نمی‌کند و برای انتشار نمی‌دهد. این نقد و پاسخ راستی! بگویم آن کسی که این حرف را زده بود چه کسی بوده؟! این دفعه نه. اما اگر باز هم از این اظهار نظرها کرد، شاید.

پنجم، السلام علیک یا اباعبدالله، بابی انت و امی. بنفسی انت.

بوی محرم کم کم به مشام می‌رسد.

اگر خدا خواست، هفته بعد از عاشورا، باز هم خواهیم آمد.

یا رب الحسین، بحق الحسین، اشف صدر الحسین، بظهور الحجه.